



صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

معاونت سیاسی

اداره پژوهش‌های سیاسی

ماهیت و ابعاد افول هژمونی ایالات متحده

خلاصه مقاله ارائه شده برای همایش افول آمریکا



فرآورده‌های خبری و تولیدات پژوهشی در بخش‌های زیر قابل دسترس است:

– وب سایت خبرگزاری صدا و سیما (سرویس پژوهش) <http://www.iribnews.ir>

پژوهشگر: گلناب دارابی

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۲	□ مقدمه
۲	□ هژمون دنیای معاصر
۲	□ لرزش چهار ستون قدرت هژمون بعد از ۱۱ سپتامبر
۳	• برتری نظامی
۴	• قدرت اقتصادی
۴	• قدرت نهادی
۵	• قدرت نرم
۵	□ جمع بندی



□ مقدمه

یکی از موضوعات پرتکرار در مطالعات روابط بین‌الملل طی پنجاه سال گذشته، ایده افول ایالات متحده است. هژمونی ایالات متحده که به لطف برتری قدرت در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم تثبیت شد، اکنون با افزایش رقیبان، در معرض فروپاشی قرار گرفته است. نگاه تلخ دونالد ترامپ، چهاردهمین رئیس‌جمهور بعد از جنگ جهانی دوم، به آمریکا به عنوان کشوری ورشکسته با زیرساخت‌های در حال نابودی، ارتش فرسوده، نرخ جرایم غیر قابل تصور و سیاست خارجی ناکام از این واقعیت حکایت دارد که ایالات متحده در حال پیمودن مسیر قدرت‌های مسلط قبلی است. برخی بر این باورند گرچه افول اجتناب‌ناپذیر است، ایالات متحده هنوز ابرقدرت جهانی است و برای چندین دهه جایگزینی نخواهد داشت. آنها از روش‌هایی سخن می‌گویند که ایالات متحده می‌تواند با اتخاذ آن، سرعت افول را کاهش دهد یا با موفقیت مدیریت کند. بحث افول ایالات متحده بعد از ۱۱ سپتامبر جدی‌تر از قبل در محافل آکادمیک و سیاسی دنبال شده است. محققان با اشاره به افزایش قدرت رقبا که چین مهم‌ترین آنها به شمار می‌آید، بر این باورند که شیب افول ایالات متحده بعد از ۱۱ سپتامبر بیشتر شده و این کشور در چند دهه آینده ناچار است سهم دیگر کشورها را در مدیریت جهانی بپذیرد. این پژوهش به دنبال یافتن شواهد افول ابعاد مختلف قدرت ایالات متحده است.

□ هژمون دنیای معاصر

در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده و سایر لیبرال دموکراسی‌ها، نوع متفاوتی از نظم ایجاد کردند. نظمی که جان ایکنبری آن را «نظم هژمونیک لیبرال» می‌نامد. تجارت آزاد، چندجانبه‌گرایی، اتحاد، مشارکت، همبستگی دموکراتیک، حقوق بشر و رهبری هژمونیک آمریکا ایده‌های مندرج در این نظم بود که حول نهادهایی همچون سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول، گات (بعدها سازمان تجارت جهانی) و بانک جهانی به منصفه ظهور رسید.^۱ تأسیس سازمان ملل به عنوان جانشین جامعه ملل به ایالات متحده نفوذ قابل توجهی در ایجاد هنجارها و رویه‌های جهانی داد. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هم زمینه را برای ایالات متحده فراهم کردند تا هنجارها و رویه‌های اقتصادی و مالی جهانی را تعیین کند. پس از آنکه اقتصاد دیگر کشورهای درگیر جنگ تا حدودی احیا شد، سهم ایالات متحده در اقتصاد جهانی به تدریج کاهش یافت. برهمن اساس مباحثی در خصوص افول هژمونی ایالات متحده در بین متفکران مطرح شد. پاول کندی با انتشار کتاب ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ در دهه ۱۹۸۰، بحثی جدی را درباره کاهش نسبی قدرت آمریکا کلید زد. افول‌گرایان به عوامل محرکه داخلی و اقتصادی اشاره داشتند که با گذشت زمان باعث کاهش نسبی قدرت اقتصادی آمریکا و ایجاد تغییر در توزیع جهانی قدرت می‌شود. به اعتقاد آنان افول «مورینه‌وار» ایالات متحده ناشی از ضعف ساختاری اقتصاد آمریکا بود. در اوایل دهه ۱۹۹۰ بحث در مورد افول ایالات متحده به طور ناگهانی به پایان رسید. زمانی که رقبای اصلی ژئوپلیتیک و اقتصادی ایالات متحده (اتحاد جماهیر شوروی و ژاپن) با مشکل مواجه شدند، اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید و حساب اقتصادی ژاپن ترکیب و تهدیدها علیه برتری اقتصادی و نظامی ایالات متحده از صفحه شطرنج بین‌المللی حذف شد و «لحظه تک قطبی» و «پایان تاریخ» رقم خورد و به نظر می‌رسید قدرت و ایدئولوژی آمریکا بعد از جنگ سرد غیرقابل چالش است.^۲ این شرایط اما دیری نپایید و یک دهه بعد بحث افول هژمونی ایالات متحده، جدی‌تر از قبل از سر گرفته شد.

□ ارزش چهار ستون قدرت هژمون بعد از ۱۱ سپتامبر

هژمونی آمریکا دارای چهار بعد است که در دوره‌های زمانی مختلف به بعدی خاصی گرایش داشته است (به عنوان مثال، پس از ۱۱ سپتامبر، گرایش به هژمونی مبتنی بر اجبار افزایش یافت). با این حال انباشت شاخص‌های افول که با بحران مالی ۲۰۰۸ به اوج رسید، لزوم اتکالی به دیگر مدل‌های هژمونی را نشان داد و ایالات متحده را بر آن داشت از طریق دیپلماسی عمومی و استفاده از ابزار قدرت نرم، الگوی هژمونی مبتنی بر جاذبه و زندگی را بکار گیرد. بعد از یازده سپتامبر با توجه به جهانی‌سازی تهدیدات امنیتی ایالات متحده، تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی به عنوان

1. Ikenberry, G. John (2015). The Future of Liberal World Order, Japanese Journal of Political Science, 16, pp 450-455 doi:10.1017/S1468109915000122
2. Krauthammer, C. (1990-1991) The Unipolar Moment. Foreign Affairs 70 (1): 23-33.

خطرناک‌ترین تهدیدات صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد و هژمونی به شکل قابل توجهی تهاجمی شد. با اتخاذ استراتژی جنگ پیشگیرانه از سوی دولت بوش، مداخله نظامی یک‌جانبه در دیگر مناطق جهان و به ویژه جهان اسلام در کانون سیاست‌های ایالات متحده قرار گرفت. در واقع ایالات متحده از حوادث ۱۱ سپتامبر استفاده کرد تا موقعیت خود را به عنوان مرکز قدرت نظامی، اقتصادی و حمایت از اشاعه ارزش‌های فرهنگ غربی تقویت سازد. با این همه مداخله نظامی آمریکا در عراق و افغانستان بر موقعیت آمریکا به عنوان حامی اصلی نظم جهانی تأثیر منفی برجای گذاشت. جنگ علیه تروریسم به ویژه با توجه به نبود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق، اعتبار ایالات متحده را کاهش داد و رسوایی زندان گوانتانامو و ابوغریب باعث تخریب بیشتر چهره ایالات متحده آمریکا و وضعیت اخلاقی آن شد. این جنگ‌ها همچنین اقتصاد آمریکا را تحت تأثیر قرار داد و از مهم‌ترین دلایل ایجاد بحران سال ۲۰۰۸ به شمار می‌آید. جوزف استیگلیتز، اقتصاددان دانشگاه کلمبیا معتقد است سیاست پولی فدرال بین سالهای ۲۰۰۲ و ۲۰۰۵ پوششی برای فاش نشدن خسارت راهاندازی این جنگ‌ها بر اقتصاد آمریکا بود که در نتیجه آن حبابی در بازار مسکن ایجاد و منجر به رونق مصرف شد.^۱ این حباب سپتامبر ۲۰۰۸ ترکیب و بحران گسترده‌ای را در اقتصاد جهانی رقم زد. بحران ۲۰۰۸ علاوه بر آشکار کردن ضعف ساختار سرمایه‌داری، نظام ارزشی و موقعیت رهبری ایالات متحده را نیز به چالش کشید. در واقع پیامدهای حملات ۱۱ سپتامبر، چهار ستون قدرت ایالات متحده (نظامی، اقتصادی، نهادی و نرم) را لرزاند.



• برتری نظامی

دیدگاه مسلط در سیاست خارجی آمریکا این است که قدرت نظامی چین منطقه‌ای است و نمی‌توان آن را با برتری نظامی عالم‌گیر آمریکا مقایسه کرد. در همین حال مطالعات اخیر در مورد تعادل نظامی چین و آمریکا نشان می‌دهد چین از سال ۱۹۹۰ به طور مداوم هزینه‌های نظامی خود را افزایش داده و در تلاش است با مدرنیزه کردن ارتش، نفوذ قدرت سخت خود را در محیط اطراف گسترش دهد. بر اساس گزارش‌ها حتی اگر چین در حال حاضر قادر به ایجاد چالشی جهانی برای ایالات متحده نباشد، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد قدرت نظامی منطقه‌ای این کشور در شرق آسیا با توان ایالات متحده هم‌تراز است. موسسه رند در گزارشی در مورد تعادل نظامی چین و آمریکا، به کاهش سلطه نظامی ایالات متحده در شرق آسیا

3. Levy, Pema (2011). Did 9/11 Cause the Financial Crisis?, The American Prospect, September ۱۰, <https://prospect.org/article/9-11-cause-financial-crisis/>.

اشاره و تاکید کرده است روند رقابت نظامی چین و آمریکا در شرق آسیا برای ایالات متحده مطلوب نیست: گرچه شکاف میان توان نظامی چین و آمریکا بسته نشده است، اما چین به سرعت در حال کاهش این شکاف است، تا جایی که از نظر تحلیلگران، سرعت تغییر بسیار چشمگیر بوده است.^۱

• قدرت اقتصادی

نشانه‌های کاهش قدرت اقتصادی ایالات متحده بسیار زیاد است، به طوری که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. از زمان آغاز رکود اقتصادی ۲۰۰۸، چین بی‌دری در صادرات مقام برتر جهان را بدست آورده و در تجارت نیز آمریکا را پشت سر گذاشته است. همچنین عنوان برترین کشور تولید کننده را که ایالات متحده برای یک قرن در اختیار داشت، از آن خود کرده است. با توجه به این تغییرات، ژوئیه ۲۰۱۷ کریستین لاگارد، مدیر عامل صندوق بین‌المللی پول اظهار داشت پس از ده سال دفتر مرکزی این نهاد که طبق آیین‌نامه مقرر شده است در کشور عضو که دارای بزرگترین اقتصاد باشد، مستقر شود، می‌تواند در پکن استقرار یابد.^۲ توانایی ایالات متحده در مدیریت اقتصاد بین‌المللی نیز با تغییر توازن ژئوپلیتیک چین و آمریکا در شرق آسیا تضعیف شده است. در دوران رکود اقتصادی، آشکار شد که ایالات متحده قادر به مدیریت اقتصاد بین‌الملل نیست. اصل این است که هژمون، بحران‌های اقتصادی جهان را حل کند، نه اینکه باعث و بانی آن باشد. هژمون اقتصادی وام‌دهنده است، اما ایالات متحده به وام‌گیرنده تبدیل شده و عنوان بزرگترین بدهکار جهان را از آن خود کرده است. با تزلزل اقتصاد جهانی، هژمون اقتصادی می‌بایست با خرید کالاهای سایر کشورها، به بهبود اوضاع اقتصادی سایر کشورها کمک کند، اما هنگام رکود اقتصادی، اقتصاد ایالات متحده بسیار ناتوان بود و نمی‌توانست اقتصاد جهانی را به سمت بهبودی سوق دهد. باراک اوباما رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده هم به پیامدهای منفی بحران بر توان رهبری کشورش در اقتصاد جهانی اعتراف کرد.^۳ مثال دیگر از لغزش قدرت رهبری ایالات متحده، عدم توانایی واشنگتن در راضی کردن آلمان برای کمک به حل بحران بود. آوریل ۲۰۰۹ در نشست گروه ۲۰ ایالات متحده تلاش کرد برای گذر از رکود اقتصادی، اروپایی‌ها را به الگوبرداری از واشنگتن متقاعد سازد. واشنگتن می‌خواست آلمان صادرات کمتری انجام دهد و بیشتر وارد و مصرف کند، اما برلین این درخواست را رد کرد.^۴

• قدرت نهادی

محدودیت توانایی واشنگتن در حوزه سیاسی، نظامی و اقتصادی، توان این کشور را در نهادسازی و تقویت نهادهای موجود نیز به چالش کشیده است. مطالبات پدید آمده بعد از رکود بزرگ، از جمله مطالبه حق رای بیشتر اقتصادهای نوظهور در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و فشار برای افزایش تعداد اعضای دائم شورای امنیت، از شاخص‌های مهم فرسایش نهادهای موجود به شمار می‌آید. در همین راستا نوامبر ۲۰۰۸ اجلاس اقتصادی گروه هشت با اضافه شدن چین و سایر اقتصادهای نوظهور از جمله هند، اندونزی و آفریقای جنوبی به گروه ۲۰ تبدیل شد. علاوه بر فرسایش نهادهای موجود، در دهه گذشته نهادهای جدیدی ایجاد شده‌اند که قادر خواهند بود نظم بین‌المللی موازی و خارج از چارچوب موجود تشکیل دهند. مهم‌ترین این نهادها بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیایی (AIIB)، سازمان همکاری شانگهای، سازمان پیمان امنیت جمعی، اتحادیه اقتصادی اوراسیا و بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) است. دولت اوباما برای خنثی کردن پروژه بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیایی، تلاش دیپلماتیک فراوانی بکار بست و با قاطعیت علیه آن لابی کرد اما این تلاش ناکام ماند. اوج ناکامی زمانی بود که بریتانیا نزدیکترین متحد آمریکا اعلام کرد به عضویت این نهاد درخواهد آمد. اقدام لندن باعث شد، سایر دولت‌های پیرو آمریکا از جمله متحدان سنتی مانند استرالیا، فرانسه، آلمان، ایتالیا و کره جنوبی برای عضویت در نهاد جدید درخواست ارائه کنند.

4. RAND (2015). The U.S.-China Military Scorecard: Forces, Geography, and the Evolving Balance of Power, 1996–2017, https://www.rand.org/pubs/research_reports/RR392.html
5. Reuters (2017). IMF could be based in Beijing in a decade—Lagarde, New York Times, 24 July, <https://www.reuters.com/article/us-imf-china-lagarde-idUSKBN1A922L>
6. Theguardian (2009). G20: France and Germany throw down the gauntlet, 1 Apr, <https://www.theguardian.com/world/2009/apr/01/g20-summit-obama-brown>
7. New York Times (2009). Merkel is set to greet, and then resist, Obama, 29 March, <https://www.nytimes.com/2009/03/30/world/europe/30merkel.html>

• قدرت نرم

پس از آنکه دولت آمریکا بعد فرهنگی را در اجرای استراتژی ضد تروریسم برجسته کرد، بحران نظام ارزش‌ها آشکار شد. وجود مجموعه‌ای از مشکلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نقش قابل توجهی در تضعیف قدرت نرم ایالات متحده داشته است. علاوه بر این، در خواست ایالات متحده از دیگران برای اصلاحات شنونده ندارد، برنامه‌های کمک ایالات متحده کمتر خریدار دارد و تحریم‌های این کشور نیز به ندرت اجرا می‌شوند. این روند همچنین به حوزه‌های فرهنگی و اطلاعاتی نیز تسری می‌یابد. بالیوود هر سال نسبت به هالیوود فیلم‌های بیشتری تولید می‌کند، رسانه‌های زیادی در سطح جهان، به عنوان رقیب رسانه‌های آمریکایی مطرح شده‌اند و اخبار و تفاسیر رسانه‌های این کشور را به چالش می‌کشند. علاوه بر این، نگرش‌های منفی نسبت به ایالات متحده در بسیاری از کشورهای جهان و به ویژه جهان اسلام رشد زیادی داشته است.^۱ ایالات متحده ادعا می‌کند اجماع واشنگتن - مبتنی بر بازارهای آزاد، دموکراسی و جهانی‌سازی - تنها مسیر مناسب برای توسعه اقتصادی و سیاسی است، اما این ادعا بی‌اعتبار شده است. مطالعات نشان می‌دهد مدل غربی، با تحمیل چشم‌انداز خاصی از تاریخ بشریت از منظر غربی و نادیده گرفتن سایر تمدن‌ها، به پایان کثرت‌گرایی و به حاشیه رفتن سایر فرهنگ‌های غیر غربی منجر می‌شود. بر این اساس نظم جهانی در حال تحول شناختی است و نیاز به یک مدل شناختی دارد که جایگزینی برای مدرنیته غربی باشد و راه‌حلی را برای مشکلات سیستم جهانی که از هژمونی غربی رنج می‌برد، ارائه دهد. چین به تدریج در توسعه قدرت نرم مبتنی بر فرهنگ، دیپلماسی و جذابیت سیستم اقتدارگرایی بازار به عنوان جایگزینی برای مدل آمریکایی تبحر پیدا کرده است.

□ جمع‌بندی

ادعا می‌شود می‌توان با ادغام چین در نظم بین‌المللی، و اطمینان از اینکه اعمال قدرت چین در چارچوب قوانین و نهادهای آن نظم رخ می‌دهد، روند صعود چین را مدیریت کرد. با این کار ایالات متحده می‌تواند قدرت کاهش یافته خود را جبران و اطمینان حاصل کند نظم بین‌المللی موجود ادامه می‌یابد. با این حال تجربه هژمونی بریتانیا در قرن ۱۹ نشان می‌دهد بعد از کاهش قدرت نمی‌توان نظم ایجاد شده را کماکان در راستای منافع هژمون حفظ کرد. اصلاح نظم بین‌المللی (و نهادهای زیربنایی آن) هم نمی‌تواند روزنه امید واشنگتن باشد. تردید وجود دارد که آمریکا به این اقدام دست بزند، زیرا پیامد اصلی آن کاهش نقش این کشور در سیاست بین‌الملل خواهد بود. ضمن اینکه ایالات متحده برای مشاهده کاهش تأثیر خود در نظم بین‌الملل آمادگی ندارد. با این همه، یک چیز قطعی به نظر می‌رسد: چین در آستانه حکومت جهانی یا تبدیل شدن به هژمونی جهانی قابل مقایسه با ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم نیست. بعید به نظر می‌رسد عمده نهادهای بین‌المللی بعد از ۱۹۴۵ کنار گذاشته شوند. پکن در زمره عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد و عضوی شناخته شده از باشگاه قدرت‌های بزرگ است و نباید انتظار داشت بازنگری چشمگیری در سیستم بین‌الملل ایجاد شود. چین خود را به عنوان قهرمان جهان در حال توسعه معرفی می‌کند و برخلاف ایالات متحده قربانی سیاست امپریالیسم و استعمار شده است. این کشور مطمئناً در ساختن نظم بین‌المللی جدید که منعکس‌کننده ارزش‌های جهان در حال توسعه به جای ارزش‌های ایالات متحده و غرب باشد، تلاش خواهد کرد.